

بهادرالدین زکریا ملتانی است و تفصیلت و کمال بطاق از اصل اولیای خالق خلاق بوده
 کرامات و آیاتش از شماره شمار بیرون پسرانش مخدوم احمد و مخدوم محمد اند که ذکر شود مخدوم احمد
 اجل اولیا است همواره در گوشه انزوا گذرانندی و احیانا بکلمه ذکر و سماع می شد و عالی بروی
 طاری می گشت که حد احصا نیست بخواجوار قاتش آنکه شخصی رئیس را پسری بجارضا مهلبک سید
 مخدوم احمد را مو جباعه اهل الله بفضیلت طلبیده چون طعام آوردند مخدوم فرمود تا کان و کان
 بطعام نشستند و خود تنها مانده رکن نام بپهرا خادم را فرمود تا پسر این شخص مصنیف را بیار که طعام
 من شود و قضا را با وقت پسروقت کرده بود و پدر آنرا بر عایت قدوم آن بزرگ ظاهر ساخته
 گفت حالتی صحبت دارد نتواند آمدن مخدوم فرمود بی او بخورم چون رکن مذکور بر سر پشته
 به پیغام مخدوم بی العوز زنده شده بر پانشت و بخدمت مخدوم رسیده بطعام گردیده و گفت
 روح مرا قبض کرده بچارم آسمان برده بودند مخدوم از آنجا با نیجا باز آورد و گویند وی در او
 آرزویات به نیز نکوٹ رسیده اتفاقا زگرگی پسری در مجلس سماع بتی بسوز گذار خوانده
 مخدوم بشنیدن آن جان داغشش بهاله کندی بودند منقول است که در راه آواز ذکر
 جلی از وی جبر اسموعی شده وی علم ظاهر و برحق و قانع علم باطن از خدمت مخدوم عبدالرشید
 حاصل کرده بود و واقعه اش این است و ثلثین و تسعته خلف ارشدش مخدوم فتح الله بعد حلت پدر
 سیرا با محلی گردیده و سادو ارشاد را بوجه اتم بیار است بعد و مخدوم احمد ثانی پسر مخدوم فتح الله
 بر شنگای ولایت و کمال مربع نشسته اوقات با برکات کبمال رشد و ارشاد گذرانید پس پسرش
 مخدوم عبدالحمید با و عات حمید مستثنی وقت زلیته نام ابا بوجه آن روشن نمود و بعد او پیش مخدوم
 عمر بجز اوان رشد نامدار زمان سالک راه عرفان بر آمد جزارق آیات آن بزرگوار از حد شام
 متجاوز و سه پسر گرامی خلف شد احمد و حسین ۲ مخدوم ابراهیم ۳ مخدوم عبدالرؤف و
 مخدوم ابراهیم ولد مخدوم عمر الفیاض و کبمال صاحب حال گذشته پسرش مخدوم فتح الله
 بکلیه کمالات محلی زلیته بیای سلوک آباد راه یقین نیک پوی زده چون بگذشت پسرش
 مخدوم عبدالحمید ثانی بر جاوه ارشاد آبا متکمن گردیده ذات حمیدش درین زمانه تبرک
 محض و غنیمت خاص بود بعد مخدوم عبدالرؤف که مذکور شد و عزیز رشدی وقف معتقدین

کرده در مدینه منوره در گذشته بعد از واپسش محذوم تحت امرت الله رحمت خاص خدا محلی
 بجایه اوصاف تمامه دارشاد عامه زلیت فرمود در عین عنوان جوانی در گذشت محذوم
 عبد الرؤف ولد محذوم عمر مذکور کامل وقت عارف زمانه برآمده در شایخ حال
 ممتاز زلیت از عین مشورتا آن وفات همگی موصوف اخلاق رضیعت عبادت و ریاضت
 بوده خویشش برون از حد احصار است میان نوز محرابیت در بندگیش بوده و صفتش را
 از دل و جان کمال انقیاد بسته داشته در هزار و صد و شصت و شش هجری بر حمت رون پیوسته
 شیخ ابراهیم قاضی زاده مالک کنندی تارخیش این کلمات یافت کان و کیا مرفوف الخلق از
 ایشان ولدی مخلف نشده اکنون محذوم نعمت الله ولد محذوم عبد الحمید ثانی مذکور بغیر از بنگلی و
 کمال و ساده پیرای ارشاد آبا منسلک زمره اهل حالت حاجی دین محمد الفیاض ولد محذوم عبد الحمید
 با کمالات انسانی متصف است محذوم عبد الحمید برادر بزرگ در حیات محذوم عبد الرؤف
 بزرگی اتم گذشته بود محذوم محمد ولد دیگر محذوم اسحق موصوف تحصیل علوم مرتبه اتم
 رسانیده در تصفیه باطن اقصی غایت کوشید اغلب اوقات بکارهای خلق الله حسبه الله از حکام
 آمد وقت کردی و از ظاهر شرع مخلف جائز نداشتی وقتی بکار محتاجی در رتبه نزد جام نظام الدین رسیده
 بود جام گفت وصف محذوم احمد برادرت بسیار شنیده ام و شوق دیدنش لاهنایه تمام
 تو همینجا باش تا او بیاید فرمود بر او رم نه پردای من و نه پردای تو دار و هنوز درین مکالمه
 بودند که محذوم احمد وارد مجلس جام گردیده جام بدیدنش خیلی معتقدانه خدمت کرد بعد مراجعت
 محذوم احمد برادر را گفت بیاتا حالی چنانچه آدم بطبی ارض در مال کنندی برسیم و نماز عصر آنجا
 ادا کنیم محذوم محمد گفت شما مختاریدین سلوک و شیخ مجاهدت فی سبیل الله از دست ندیم در
 اولاد این بزرگ نیز وجوه عرفاسالک مسلک عرفان بر آمدند جمله محذوم یوسف قریب بزمان
 محذوم عبد الرؤف مذکور بکرامات خاص مخصوص زلیت یکبار در بار از شهر دور بار با تصفیه
 آورده دیگر محذوم محمد صادق و محذوم محمد یعقوب هر یک کامل وقت بودند محذوم عبد الرشد
 از اجل علما و اکل انقیاد است مجمع بزرگ از دستفاده کمال علمی و عملی یافته رشید روزگار شدند
 از جمله اند محذوم احمد و محذوم محمد مذکورین در ویش زکر یا برادر زاده محذوم اسحق مسطور

از چند آنگاه سالک مسلک ہم آمده و در پیش رکن بصر از خواص خدام احمد و حاصل
 قرب راه رضای سمد است مخدوم عربی و یانه برادر پیر آسانست که در مکی جا دارد و مذکور
 شود گویند در یک مکان صد و چهل ختمه قرآن از دل وجود آمده چون قرآن خواندی مرغ
 از طیران و آب از جریان بازماندی روزی در صومعه خود نشسته بود ناگاه کف دستش از
 کف آب دریای شور آلوده گردیده و قطر آب ترشچ که در خاومی محرم بالمحاج تمام کشف
 آن خرد است و نمود پیرم بایزید و حجاز میان دریای شور با طائف معتقدانم سوار است قطار
 خشتی دیگر در آب غرق افتاده آنجا پیرم را شفیع آورده نذری بستند دست زده کشتی را از
 گراب عزیز بسا حل نجات رساندم بعد چندی انزوم آمدند و نذر آوردند و گفتند در حالی که
 بکشتی مایوس گشتم دستی از غیب خشتی ما را از گراب برون کشیده در سال نهصد و هشتاد و
 گذشته در قریه ناله گندی مدخولنت مخدوم بایزید و نذر رسید مخدوم عربی مذکور است از پیر
 بهره گزین یافته بجاده صدق و سداد و استفاد و ارشاد مستقیم مانده طلب را بهره وانی میسریند
 محمد عالم نام مردی از اولادش اکنون در وی احیا منکک زمره خلفای سید عبداللطیف ناکیت
 و در جماعه فقره سید معزی الیه می باشد مخدوم مولانا ابوبکر بن داؤد برید ناکندی
 صاحب مقامات عالیه بود مخدوم نوح از فضی بابان اوست سید عبداللطیف که
 حسینی از بزرگان قدیم آنجا است مقابر علمیه و سلطان عالیان دارد اولاد کثیره مانده سجد
 سید فتح محمد اکنون صاحب دستا پیر است و دیگر اولادش در مواضع متفرقه بخصوص موضع
 سخن ساکن مخدوم نوح ولد لغت اندک نسبتش صدیقی است در هفت روز عمر با کلمات شنید
 بزبان فصیح کله طیبه بزبان رانده از دست که گفت چون بسن چهارده سالگی رسیدم از امام شافعی
 و المقارب علی بن ابی طالب یا فتم آنچه یافتم نقلت که چون بسن هزده سالگی رسیده روزی در
 صومعه همراه مخدوم عربی نشسته بود و بمراقبه توجه کرده مخدوم عربی تلاوت قرآن میفرمود چون
 به بیت و هشت سیاره رسید این شوق سیر عالم بلا شد بر عایت سماع تلاوت قرآن مخدوم
 عربی بسم ظاهری اینجا مانده سیر افلاک کرده هنوز مخدوم عربی ختم نکرده بود که باز رسیده فقیر
 بها تو الدین کوریه گوید روزی در سنندل سید حبیب الله ولد سید علی شیرازی در پی نشسته

بودیم مخدوم فرمود حضرت ابابکر را و حضرت علی را گذارند حضرت علی را بمجلس آمد و فرمود بر منبر
 ترا محمد رسول الله بخواند و حضرت ابابکر را بتانی می آمد چون حسب الامر روان شدم دیدم
 که گویا بر کوه لکی بر می شدم چون مجلس حضرت رسیدم دیدم که حضرت عیسی نشسته است و
 ناگاه در دست من تخته مسطور رسید سبقت از حضرت عیسی گرفتم چون سر بر آوردم نظر
 بجناب حضرت رسالت افتاد و زانو زد و در آنجا حضرت توبه کرد و من سبق تجدید نمودم حضرت
 ابابکر فرمود یا رسول الله این از اولاد منست گویند وقتی آنحضرت وارد شده علمای ظاهر شنیدند و
 که وی هیچ نخوانده سخانی آیات و قرآنی خوب او امی نماید بیدیش رفتند مخدوم تفسیر آتی مشغول
 بوده را وی گوید که من آنوقت سجد در است و بهر معنی وانه می گردانیدم چون خاموش شد
 شمر دم عدد و آنها بهشتا رسیده بود و بگسبان حواری و عادات ایشان کتابی علیه برانقدر
 درین مختصر اکتفا رفته و فائش روز پنجم بیت و مهم ذی قعدة سال نهصد و نود و هشتاد
 هشتش و رفته مالکندی معروف و در شیدش مخدوم جلال آیات بزرگی و سترگی مخالف
 محاسن کمال و الایمال زلیله دیگر بر او پیش میان ابراهیم است که بزرگ زمانه و معتقد علیه
 طائف علیه بوده اکنون میان محمد زمان پیرزاده وقت صاحب سجاد مخدوم مرحوم است مخدوم
 صدر الدین را هونی در موضع جانی از مواضع پرگه مالکندی سکونت داشته همواره و عطف
 میفرمود و در آن اثر تمام بوده غیر از کلاه مرقع چیزی پوشیدی احوالاتش بوالامقانی منصف
 کمالا نش در زمره صدوق باستانی موصوف مخدوم مراد فرزند شیدش از اهل علم و فضل
 اتقیا بوده با درویش حسن معتری که مذکور گرد و نسبت همصری داشته قاضی سنور از اولاد
 مخدوم مراد بود و گویند روزی لباس فاخره بپوشیدند سید عبد اللطیف صاحب بلری و یا
 دیده گفت جدت جناب کلاه مرقع پوشیدی تو این را از کجاست یافتی همین قدر اثر کلی یافته
 دیگر در ذی اهل سلوک متحرک دیده شاه دیوانه مالکندی از اهل مشائخت و صاحب
 حذرات کلیه با مخدوم عربی هم مقابلهت در ویش قاسم فرزندش جولای ابابقیض مرید
 حضرت مخدوم نوح رح از کارگاه آگهی بهره وانی برده واقف تار و پود حقیقت بر آمد مخفی
 مانند که چون بکول الله و توبه بمجلس حال بر می وجوه اهل تحقیق تلو میوزنه مالکندی فراغت یافته

در ذکر وجوه اهل الله ساکن موضوعاتش استقلال بیاید و از ارواح بزرگان استمداد تو فیق
 در خواست دارد و هو الله عالم بالصواب با لوث موضع معرفت منور و روش حسن معتر
 در اصل بخاری برنده تصفیه لوح سینه را صاف کرده بنفوش آراسته گویند طهارتخانه داشت هرگاه حجت
 توحی در آن داخل گشتی از خود رفتی روز بخاری از خویشانش بدین آمد اتفاقاً قادر و روش
 در توحی بود چون درون رفت دید بر ویش اجزای متفرق شده است از دست بدون آمده
 روزی بوقت ظهر ابرق در دست بتوحی نشست خواست که آب بردست ریزد و مؤن
 اذان شروع کرد و روش از خود بدون رفته بقیه آن روز شب تا وقت ظهر و دیگر بخاری مانده سی
 یاقوت نشد که کمال آرد روز دیگر مؤن همانوقت شروع اذان کرده بیوش آمده پرسید مگر
 مؤذن اذان را تا هنوز تمام نیکند روزی مخدوم مراد ولد مخدوم صد الدین را هوتی بدین و
 آمد و گاو سواری بدون بسته پیشش رسید خادمان گفتند هفت روز است که در ویش بتوحی رفته
 حیران شد درین اثنا در ویش بدون آمد مخدوم گفت درین هفت روزه فرائض را از دست
 دادی فرمود تو کمال گاو خود پر داز با یکبار چه اقامتی قضا را گاو مخدوم غائب شده بود و خبر گرفتند
 تجسس فرادان نمود و گاو را یافته بمنزل شتاف و دیگر پیرامون اعتراض در ویش نگرید خازنش
 موضع معرفت از سادات سکنش اهل متغوی سید چاند و شاه درین تا زگیها صاحب
 حالت مهین واقف راه سلوک گشته از معتقدان و جانشینان نهال شاه داریت که بر کوه کنجه
 آسوده است و مذکور گردیده است زمین طرف آنها از توابع ناله کندهی بفاصله سه گروهی است
 از عجایب مدفن گرامی و مضع سامی سید شاه عبداللطیف رحمة الله علیه پس آنحضرت معرفت
 تبارک ولد سید حبیب شاه از اولاد سید عبدالکریم مؤلف سید حبیب شاه مرد با خدا بوده چون
 در گذشت تاریخش الموت حیرت و صیل الحیب الی لقاء الحیب شده و شاه عبداللطیف درین
 زمانه در ولایت عدلی کم داشته آنا کرامات و اخبار خوارقانش اظهر من الشمس درین مختصر
 چه قدر گنجایش پذیرد با آنکه امی بود حق تعالی تمام علوم بر لوح سینه اش مثبت داشته گویند
 مرزا بیگ ارغون که صید در سبک کنیزکان حضرت انسلاک داشته در او اتم نیست بکدام
 کرام بفضی کلی داشته چون فوت کرد کسی از مریدان بحضور شریفین کلام تاریخ نوشتن گفتند

قطره شاه صاحب ذوالمواهب ^{تتمت} سید عبداللطیف ^{تتمت} اگر قطب وقت خود بود است از مردان حق ^{تتمت} چون زجام اربعی مخمور نوش و صکل شد ^{تتمت} گفت ملهم غیب سال رحلتش رضوان حق غیب آن عارف کامل شنیده بر بدیهه فرمود چنین نباید گفت بلکه بگوئید که یک منقل بوده چون حساب کردند درست تاریخ بهمان سال درست آمد الحوق از شخص امی و قورع این حال جز خواندن نیست و در آن که ازین سرانقل فرموده در ماتش جمعی از مریدان جان دادند و از تبرک اش بران بهیئت عجیب جای باروح و صفات گنبد عالی بر قبری بنا یافته و راجه جلیله نوبت نذر نموده صبح و شام درگاهش عجیب روح و سرور و عزیز صفا و حضور دارد اکنون سید جمال شاه قائم مقام آن ولی مخصوص بکرامات خلی و علی است و سلسله نصرت احدی خلیفه نام دارد و جمعی که موضع درگاه شیخ ظاهر در آن عزت بهیئت ذات گرامی آتولی نادره عهد عجیب نمود وجود داشته هندوان لال او دیره اش خوانند و مسلمانان شیخ ظاهر بخر کیف از ثقه منقول که آن سرست باوه حقیقت اول الحال در بیابان گذرانندی روزی قدری او عره جهت خورون در دست داشته که شتری رسیده از کله بر سر نکه شیخ رسیده از آنجا که ذات بیچون احد سائر و ساری کل افراد موجود است شیخ آن شتر را بکشم معنی دیده گفت ای خسته چون برین بنوا کرم فرمودی ما حضری که موجود است تناولی باید فرمود شتری رسیده بود بجانان این زاری کنان و نبالش کرده بعد تک و پوی کلی رسید با نچه رسید از الوقت غفلت اش عالمگیر شده بعد علتش درگاه وی مطاف اصناف خلایق واقع مجمع که عزیز هر سال بر منفذ زمان بنود از سائرند بر او جمع شوند و بیجا بانه در کوه بر زن کردند بنام شیخ هر که خواهد ایشان تکلیف رقص کند با وجود بودن شوهر و دیگر عزیزان خود را از آن دریغ ندارند شرط دارد نه شنیده همیشه موضع معروفست و رویش لوف کهمینی بگله بان زبیت کردی و صاحب حالت و کرامت بوده در حدیقه آلاولیا مذکور که چون جام تاجی بتصرف شیخ حماد جلال از دهنی برید چنانکه مذکور شود و سار بنی کهمیره او را گفت از سه روز منادی بنام تاجی می شود حال آنکه عهد جام چه نه بود اشهر پوردهی قدیم آباد کرده جام انست که در مصلی دیو در تازگیها دریا بنشین تمام بنویسیده و خود هم ساپهر لختار از اجلا امرار و ابرار روزگار بود جمیع اوقات بوظائف عبادت تپام می نمود و لغزش از اهل و بهار فارغ از ذکر پروردگار نبود

در مجلس قبل و قال دینوی هرگز نگذشتی هرگز انبقر تو چه میدیدم بر تبه ولایت میر سید جمعی از کرازان
 نهادت در کشتش می آمدند در میان میسایندند مزار عان گلوشش وی آوردند خاوی را فرمود
 تا کرازان این پیام رساند که گروهش بنایند کرازان آن پیام ممنوع شدند گویند چون بقبر
 متعلوی رسیدند شهباباد را ز کرده بخوابید و گفتی هر طرف خانه های ساد است ادب تقاضا
 نکند که بطرفی پادرا از کیم از دست که گفت من از پیر شنیدم که در هر که سه خصلت یا بند گذارد
 نافع یا بد که بر شما هاست یکی آنکه چون پیش نشینید خدا بیا و شما آید و دوم آنکه چون سخن کند
 در دل شما جای گیر سوم آنکه دشوار آید ترک صحبت او و پنجمش موضع مذکور بود هری موضع قدت
 به سید حمزه اصل متعلوی در تازگیها عنوان بجز عرفان جامع محامد ابقان سه سلسله گفتند گذشته
 بزرگان مواضعات متفرق کنار سائگره چند بر جمیع بزرگان آسوده کنار سائگره
 اطلاع یافتن بعدزی دارومع هذا جهت بترک و همین بعدری از ان اکتفا رفت شیخ موسی
 آسیدانی اصل بزرگان هندیست در زمان سلطان علاء الدین بدیارسند آمده مزارش بر کنار
 نهر سائگره واقع در اوایل فوشش باز گانی از قافلہ جدا افتاده شتری لکیر با بد همراه داشت
 پای شتر لغزیده بکشت چون آبادی دور بود و این شخص تنها جای ماندن نیافت و رفتن خود متعذر
 افتاد بخود و حیران ماند تا چه کند مرقد شیخ ناگهان دیده افتاد آورده چون شب افتاد تسلی یافته صبح
 شتر را صحیح بی اثر زخم یافته با بار راه خود گرفت بعد چند گاه آن شتر در وطنش بهار هند ملک سید
 و قربانی کرد در ساق های شکسته دید که معنی در استخوان زده شده است دریافت که این گرامت
 شیخ است در ویش و بهیچانیه از جمله شایخ روزگار و اولیای کبار صاحب حال و قال است و
 از بار یا ننگان مفضل قدس حضرت رسالت مکر اماتش بدون ان بیان و فاشش هزاره و یک
 مانتی عشق تا بیخ عربی و ترجمه فارسی در عشق جان بسپرد موافق بسال آمده و منش در یونکی
 هر کنار سائگره در ویشش آلو مجذب مطلق عارف بحق بوده و منش هند االبند افتاده در کوهها
 ساکت میگردد یگانه وقتی معنی بسزد که معنوم می شد در صحرایا میرفت و پشتر نامی بهیزم و منی
 می آورد و بعد در ان میدان صاحب کشف و کرامات بوده بسیار کس را از مقاصد و مراد است
 بجهت دل می پیوست و منش هر کنار سائگره واقع در ویشش تا سیمو ذات بر کنار و ریای سائگره

ساکن بود از یاران شیخ هوشی ولد لاکه است طبع طبیعت بسیار نامل داشته روزی در بکار ماهی قلابی انداخته تا دیگری انتظار کشید چون ماهی بداش نشینفتاد گفت خدا یا به یا پسر در حال زمین لب دریا که برنشسته بود تر چیدن گرفت از ترس برخواست گفت عجب است از آنکه دادش مشکل و بردنش آسان و رویش کده از عمده نظر یافته گمان در رویش و پیر است و سفیض تو جبر شد بر تبه و الا رسیده صاحب کشف و شهود بر آمده مولانا عباس از اجله کده خدام شیخ و پیر است و بمقام گزیده و صفت قال و حال رسیده مخدوم آدم تبه صاحب منزلت عالیت صحبتش خالی از سفیض عالی نبوده و رویش خیمه از جمله اهل دل صاحب ولایت در خدمت بسیاری از مشایخ فیض یافته مرید خاص مخدوم آدم تبه شیخ صدق بنو نو پیر است از عرفای روزگار و بزرگواران اعصار معاصر در رویش و پیر است نصر پور چنانچه مذکور سلطان فیروز در احدی و حسین و سیمانه نصر تام امیر را امر فرمود تا قلعه برسانگره بناهند و این شهر که از انقرار آباد گردیده بنام وی نصر پور اسم یافته بقرون باغات و وقوع دریا بزرگ در خط عشرت فر است گویند سران تر فانی در تمام سند همین زمین را بسکونت برگزیده بودند چنانچه اکنون نسل باقیست از پنج و شش سال دریا از آن گویا کرده و لهند باغاتش همه حزاب و جای گلستان شور زار پیدا شده زمینش بزرگ خیز مننه قاضی خیر الدین مردی با حال صاحب حال بود شخصی را در زمانش عارضه آسمان روداده و هیچ دو اساک نمی پذیرفت عزیزانش مایوس شده و پیر در کشت جواری بالای چهار چوبه خوا بانند شکش همواره چون مشک در آن کشاده جاری بوده ناگهان وی از آن راه عبور نموده دید وقت آورده نظر شفا بر و انداخت در حال پشه صاحب حدیقه الاولیا از ثقات آورده العهده علیهم که آنم بعضی از آن بعد چهل سال بصیبت حال و مزاجت بال زبته حسب اشتها هر چه می یافت می خورد و راه غالیطش سد و بوده بصفت بشتیان از تقاضای ستار و ضروری مطلقا در گذشت در فنش بر یک گروی جنوب نصر پور شیخ محمود المودت بشاه سیان قادری بنبره حقیقی یعنی بیچ و واسط حضرت پیر دستگیر علی احمد مودت در روزگار سابق در فنش در کنار آن طرف دریا بوده غشی قدرتند داشت که در آن گنبدش داخل گرد و بعد فرود و پور آن زمین را آب گرفت نقشش بزین دیگر که امروز وسط

دریاست نقل نمودند آنجا نیز زیارتگاه عالمیان بود و هر کس بدون نحو زیارت میکردند کثرت
 ثالث چون آب طغیان کرد در جای که امروزه آسوده بتجدید دفن کردند از آن با زیارتش عموم
 و دخول در مقصود مقرر شده خوارتاش که از قدیم بازمی آید ارادت مند است بر بدن انما
 اقلام و ضبط او نام توان شمره اکنون میر محمد زمان رضوی بتوارث اسلاف سجاده نشین آنگاه
 خلافت پناه متصف فرط بزرگی و کثرت کماست میر محمد زمان رضوی اول دارد آنجا بزرگی
 سادات رضوی حالت از اجل مشایخ و اکمل اولیا گذشته پیش بدت و زیستی سال و کثرتی
 بنا بر طغیان آنبشش از جای قدیم سونفشهای سائر سادات مدونه آنجا نقل کردند از نقات
 که بمشایعت نفس آن کامل بودند هر ولایت که سید موصوف را با وجود آنکه و صد وثیت سل
 بر واقعه فوت گذشته بود از من صحیح و سالم بر آمده و یک خوشه انگور تازه رسیده مع چند
 دانه نبات پامن پهلور استش یافتند که ارادت مند آن تقسیم آنرا خوردند و دیگر خوارق بر بنیقای
 نو انکر و شاه تاشم رضوی ثانی اضاعرا عن اکابر بیره و صاحب سجاده وی بوده حالات ایشان
 نیز با فزون تحریر و تقریر در حیات و ممات خوارق عادتش شمره روزگار عالمی بمریدی وی بهر باب
 مرادات دینی و دنیوی گردیده اشعار محققانه بسیار دارد بعد وی شاه نورا ستمم براه آبا
 سالک مسالک عارفان زیست پس و زنده حسبش شاه پنی لده سجاده نشین آبا بر آمده احیای ستم
 بزرگی احکامات بوجه اتم نموده بعد از و برادرش شاه نجم الدین بروشنی کمال و عرفان اختر کمال
 مزین و بدخشان نیز فرخنده حال اهل ارادت را محلی انوار صدق و سداد داشته بعد و شاه
 غلام حیدر قائم مقام آبا گردیده اکنون ذات این صاحب برکات بیا و گیری کار با شمیمت
 می باشد سادات اجله رضوی در آن بعد همون بسیار گذشته بچند آسامی تبرک بچوید شاه
 غیاث الدین ولد شاه نورا ستمم کورد در بزرگی اتم زلیته از و شاه وجه الدین مخلص و به نیکو
 اطواری بزرگان متصف زلیته اکنون سید بزرگ خاتمه بزرگی یا دیگر آبا بحالت نیک
 بزرگان زلیت دارد سید پاره محمد رضوی اول حال نوکری کردی ثانی بفقیر راه آبا آشنا
 شده متوکلانه می گذرانند و حال نیک دارد میر محمد شاکر رضوی از بزرگان حال متوکل و تقوی
 موصوف صفات آبا معتقد علیه بر حنی خاص و جام است سید محمد ظهیر ولد سید سلطان رضوی

بحالات انسانی متصف میر محمد صدیق طالب علم متوجع کامل در سلک اعیان است سید عبدالقادر و سید
 عبدالرزاق پدر و پسر هر دو از شهدا اند که چون شهبه شدند سرهای خود گرفته بجای نین
 رسیده مری مردم شده و من یافتند در گاه هر دو بزرگ زیارتگاه عموم بر ابا و علال مشکلات
 ارباب النما است سید احمد المشهور بشاه غوری از اولاد پیر پیران حضرت شاه عبدالقادر
 جیلانی طرف جنوب مدفونست در گاهش معدن فیض ارباب حاجات و منبع کسوف و هر مشکلات
 می باشد بی بی نور بھری مجذوبه سالک از قوم دیه کران کامله وقت را بجهت ان بوده در نفس در عین
 باز از نظر پور طهای ارادت ارباب حاجاتست در وقت قاضی مسعود که مذکور شود حیات بوده و
 خوارق عالی از و سر سزیده شاه عنایت الله رضوی بن سید نصر الدین از مریدان شاه خیر الدین و که
 در پیش صد و در پیش حمید بن علی و سید عبدالولی رضوی پیش احمد سید عثمان پیش احمد سید شفیع محمد شاعر کامل
 سندی زیانت خواجه اشعارش و در زبان ارباب عرفان مشرق حقائق ایقان می باشد ساکن نصر پور بود و تقابله شیخ
 موسی آندیان فیض زیارتگاه فلاح است که بنام وی نایب ایکن اولادش یادگار شاه عنایت الله از اولاد حضرت پیر سنگیر
 در شهر نصر پور آسوده است زیارتش زائران از ابروات گوناگون میسازد اولادش علاء الشاه غیاث الدین باقی قاضی
 مسعود قریشی عثمانی صاحب علم ظاهر و باطن اهل اولیا و وقت و اشرف مشایخ روزگار بوده
 علم با فقر جمیع آشته پیش میان حبیب الله نامی حافظ و پسر وی میان عزت الله هر یک صاحب
 کمال برآمده اکنون برادر زاده میان عزت الله محمد یار نام مرد موفق باقی قاضی محمود و
 برادر قاضی مسعود مذکور در ذی اعیان بو فور انسان زلیته پیش میان فتاح از اهل اقیان
 برآمده مرید و معتقد شاه ما ششم ثانی رضوی بود میان عبدالقادر و س مشایخ وقت معاصر
 قاضی مسعود و قاضی محمود مذکورین بوده پیش محمد اشرف خدمت کرده و کرمی داشته و بنوع
 انسانیت زلیته فرزند محمد اشرف مسطور محمد حسن نام نامی محاسن آباد درین نزدیکیا همراست
 دیوان کردل در دیرجات مقتول شده شیخ شهبه از قبیله بمانند زینبند از ان نصر پور بر یک
 گروهی شهبه طرف مشرق مدفون در گاهش مطانت اعنان غلاتق واقع شیخ لوتو و س
 میانری شایخ کامل وقت بوده در گاهش بر دو گروهی طرف بکبه مطانت حوامس و عامست
 مخدوم سینه پره اصل از زمینداران طرف مشرق بدو گروهی منجیح مربع عالمیان دار سید و بن محمد

اصل متعلوی ساکن نصر پور در زمره اهل کمال مستثنی بر آمده پسرش سید محمد غوث در وقت خود
 بجهان بزرگی متصف زبیه فرزندش سید قادر شاه حالاً بقبر کمال یادگار آباست سید عبدالصمد
 برادر زاده سید دین محمد مذکور ایضاً صاحب کمالات ظاهره بوده سید اسحاق بخاری الاصل آنجا
 درگاهش زیارتگاه اهل الله فرزندش سید محمد حسن حالاً می و قائم سید ابن شاه اصل بخاری
 درده خود برابر کوثری الموسوم بده سید ابن آسوده است درگاهش بر آرنده حاجات اهل آنجا
 واقع سید عبدالرحمن بخاری از اولاد اوست بکرات حال شهنش اولادی کثیره دارد سید عنایت الله
 برادر سید عبدالرحمن در نزد یکیها صاحب حالات و کرامات و اولاد گذشته قاضی حاجی از
 بزرگان ما تقدم آن بقوه است میان ابوالبقا محتب سعوف که درین نزدیکی نامی روزگار حسب
 دفا گذشته اولادیت قاضی عمید الودایب از قضات تبرک نازکیمان نامدار آنجا بوده
 چون در گذشت بجایش دو پسر شدند پس غایب شد قاضی ابوالحسن برادر زاده اش بخدمت قضا منگنج
 گردیده قاضی محمد میر پسرش حالاً حیات و خدمت قضای موروثی خوب بتمتت میسرسانند
 قاضی محمد دوم عبدالرحمن از اهل علم و افضل فضلا بوده از عهد شاه جهان تا بهنگی سلطنت عالمگیر
 بادشاه ستولی نذر مرین شرفین بوده جاگیر مشر و ط خدمت داشت محمد دوم می اکرم پسر بزرگش
 بو فورانیت و فضیلت در گذشته میان مدنی که در مدینه طیبه متولد گردیده مثره آن شجره و
 دوحه آن حدیقه است حقیقاً یارخان و عابد یارخان هر دو احوان صاحب نام و نشان ولدی
 قاضی عبدالرحمن مذکورند قاضی عبدالرحمن ثانی نسبت آبا اکرم و بسیرت اجداد اعلم زبیه در مدینه
 متبرکه در گذشته و در قبر محمد دوم حیات سندی مدنون گردیده حاجی محمد قائم سندی که مذکور شود
 و میان عبدالحمید مالکندی که مذکور شده هم در آن قبر داخل شده اند قاضی روح الله ایضاً
 محمد دوم محمد سعید و علماء متبرکه ساکن آنجا بوده چون در گذشته بجایش میان سید از بزرگان
 نامور آنجا است محمد دوم میان سید نه جامع فنون کمال عالم متبحر در فقه علم اکثر علماء در سایر
 کمالات اشبه بر ابا با سلوک آشنا درین تا زکیها بسن کمال وفات یافته پسرش میان عبدالرحمن
 از علوم ظاهری بهر و افنی برده متوجه علم معنی است میان عبدالرحمن که درسی بزرگ آن بقوه است
 میان نور محمد طاب علم حال از شاگردان محمد دوم حاجی محمد قائم در فضائل فقهی و کمالات علمی اشید

وقت است

وقت است چندی بقضای عسکریان شاه خان نامی بوده مخفی نماند که بعد فراغت از ذکر
 برمنی وجوه ساکن اصل شهر بزرگ ساکنان مواضع مهابرت میرود میان احمد عطلتی در
 مواضع نصر پور تعلقه سماواتی صاحب کمال عمده وقت اهل حال و قال در گذشته اکنون مخدوم
 حاجی نارون دامادش قائم مرصد بزرگیت پرور و نزدیک گجرات واقع ارض روپاه و زیان
 نزدیک گذشته اکنون پسرش احمد شاه نام قائم مقام معتقد علیه خاص و عام است بکیره موضعی
 سامی سرگروهی اینطرف نصر پور از بزرگانست است شیخ فاضل شاه قریشی از اولاد
 قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتانی مرتب زمان هزار و چند هجری وارد شد گردیده در موضع
 مذکور محل اقامت افکنده بزرگی اتم موصوف از اجله مشایخ وقت بوده گویند در این مقام مخدوم
 نوح بن الله مقام امری واقع کنار پران که جای بابترک از سردرتهای کردگار است چنانچه
 در اصل درخت در پیچ شکل سودا حنی موضوع کسی را جز طهارت ذات از عبور ناممکن و یادگار
 شیخ بهاء الدین ملتانی است سابق الایام مجمع فقرای منسوب آنسلسله بود بتغلب روست کرده
 مریدان شیخ را در وقت قریبی نماند مگر آن سبب گروهی از خدام بملتان شنانده در روضه آن قطب
 الاقطاب التجای مجمع محمود امری کردند و بهم بان شدند که عقرب شیخ شهر الله از جای
 اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی علیه الرحمه بوضع مسطور رسیده شیخ فاضل شاه سوزا لیه چون اولاد
 صبیبه نداشت آن بزرگوار را بفرزندى و دامادى برگزیده بعد مضمی اندک ایام این بزرگ
 والامقام باظها کرامات باهره و آیات ظاهره مقام امری بدستور قدیم مخصوص خدام سلسله
 پیرویش نمود ایشان را دو پسر رشید بوجود آمدند شاه سراج الدین شاه قائم الدین شاه
 قائم الدین را اولادى نماند شاه سراج الدین رشیدی کلی کرده در حضور پادشاه مزادان اعزاز انداخت
 ابتدای برداشت جنگ جهوک با شاه عنایت الله صوفی از دست در آن زمان در وهلی بود
 از دو فرزند بوجود آمد افاضل شاه ۲ مهر شاه فاضل شاه رشیدی نیکو کرده اولاد در گذشته
 بعد از ویرادش مهر شاه بر شد و نمود بزرگان بر آمده و حالتی نیکو بهم رسانده از شاه قائم الدین
 خلف نامدار یادگار که کنون بجای آبا منگن است کاتیار از وزای قدیمه برگزیده سماواتی متعلقه
 نصر پور است بزرگانست شیخ بیکیه ولد شاهو کاتیار معاصر مخدوم احمد و محمد ولد آن مخدوم

اسحق مالکندی که مذکور شدند بود در او اصل حال ریاضات شاد گشیده گویند یکبار بعد شائزده سال
روزه افطار نموده در تمام ایام رستان با یک چدیشها بر کنار دریا رفتی و غسل کرده در چدر
سبلول نماز پرداختی و چون خشک شدی باز بچدید غسل کرده چدر سبلول بر نماز مشغول شدی
و همیشه بتکرار غسل و نماز احیاء اشتی و در ایام گرامه وقت روزهای گرم در صحرائی بی هوا
سیان آفتاب بسیر بر روی تارفته رفته پوست جسدش تمام ریخته گویند شخصی با وی در میان چله
نشسته بود برای شیخ هر روز نان بزرگ بشیرینی دروغن میخیزد تا میخیزد و در آنکس فاقه می کشید
مردم حرف گیرین را شمرند چون چله تمام شد هر چهل نان که خورده بود بی نقصان بر آورده پیش
آن مردم نهاد و گفت آنچه خوردم اینست هر که در مجلس حاضر بود از آن نانها خورده روزی
شخصی نزد شیخ آمده گفت زن خود گم کرده ام ندانم مرده یا غائب گردیده فرزندان صغیرش
بعترار اند خادمی را امر نمودن زن این مرد بیاروی از در بیرون شد حیران الیتا و شیخ صد از در
که پیشتر و خادم میرفت تا شب افتاد بر قدم که نهادی چون رفتن از بالای سوی پاتین از مردبان
خز و تر رفتی و رفته رفته زمین را بر سر خود یافته ناگاه بارگاه شامانه با انواع خیم و مزوش بنظرش
آمد و وی شخصی در کسوت شامانه نشسته چند مرد وزن معتد پیشش ایستادند خادم مذکور از زبان
خویش استدعای خلاصی زن مسطور کرده جواب یافت که آن زن در ادای نذر اجمال و رزیده
خلاص نیابد خادم برگشته باجری در خدمت شیخ گذرانید شیخ در حال شوهر آن زن با خود گرفته بنگ
مرقوم دارد آنجا شد و هر قدر طلب زن نمود جواب نیافت پس شوی زن را گفت زن خود که
برگیر چون او زن را گرفت رفت مریدان آن بزرگرا گفتند نه زبانی اذن می برند و زمو و مجذوب
نند دوست محبت ادا کرده اگر همه را بردم نمی زخم از زبان عارت با تشدید عبد الکریم در رساله
بیان العارفين و تنبیه الغافلین این نقل مذکور و آن بزرگ جناب حضرت پیر و سنگیر مشروح
ویرا گفتند همه کس مرید شیخ بهاء الدین طمانی است و تو نیستی چه سبب است در حال کاسه
شیر بدست گرفته در زمین غوطه خورد و بیک ساعت در ملتان شد صاحب سجاد و شیخ
بهاء الدین با منگوه در غلوت بود کاسه شیر پیش نهاد و زمو با او باش کجا آمدی گفت چشم
دیگر سودارم پس دست داده غوطه در زمین زد و علی العزور در مجلسی که آنجا رفته بود کشته

گفت ملا شیخ رادست داده آدم روزی گفت وقتی در لوزر شہود الہی مستغرق بودم آواز آمد
 کہ ای بر کیہ بندہ خواہی شد گفتم نہ باز ندر رسید کہ ملازم خواہی شد گفتم نہ تا سہ بار مکر این ندا
 می آمد و قبول نمی داشتم آواز آمد کہ ہر گاہ نہ بندی و نہ ملازم پس چہ چیز خواہی شد گفتم خدا
 بیچ نیستم و بیچ نخواہم شد چون این بگفتم خدا تعالی دست قدرت بر شستم بہناد و عرفانم قبول شد بہت
 مسیرن کاتیار در اول روزی بیک خوردہ کبشتی میرفت در حال بگذر بہ الہی از خود رفتہ
 یافت آنچه یافت مردمان کیفیت آن دریافت از وی پرسیدند وی راز مستور و انیکردہ فضا
 روزی با کسی ماجرائی خود را کردہ آنکالت از و نا پدید گردیدہ دیوانہ طور سرگردان می گشت و
 طبق طعام بیسبب طلب جوکیان دیوانگان میکردہ سید عبد الکریم ویرا بخدمت محمد دم نوح فرود
 بچرو دین زیادہ از سابق و اصل رتبہ عرفان شدہ حالتی یافت کہ چون ذکر کردی بہوش شدی
 بکرات مردہ پنداشتہ بروئین خواندند از دست کہ گفت مہتر اسماعیل امین بیچ کارند از محمد دم
 عماد الحق کہ قادری در موضع موحیر برابر کاتیار عملہ پرگنہ سماواتی در نزل و کیہا کامل
 وقت گذشتہ کرامات باہرہ از و یادگار فرزندش میان محمد شریف حی بوخو رکمالات متصف قدرت
 صادر و واردی سبیل اللہ بطریق پدر و لخواہ نظر ہو میرساند و در خانقاہ صبح و شام بجاہ طلبہ
 مشغول ذکر خفی و علنی می باشد شیخ و مانند و سخاوی راج سپرہ سکوت گاہ قوم او دیکہ تعلقہ
 سماواتی در گاہی عالی شان دارد قوم او دیکہ تمام مرید و بند اولادش بقضا و طمان و پیرزادگی
 معتقد علیہ آنجانی باشند کسروین محمود و اصلش از طوک عزونہ است و گاہی دالاشان در
 زمین او دیکہ جا دارد خود مع وزیر مرجع اہل اللہ واقع یکی از فقر خاتش آنکہ از پیشہ واقع ہوا و پیش
 حقے قدرت ندارد کہ دست بہمہ یا غیرہ برد مگر در زای آن گستاخی بر طرف کرد و عجیبہ مسیر
 امین الدین خان در معلومتہ الافاق نوشتہ کہ در عبد او آخر عالمگیر بیگ موضع برسد کہ لایب
 نیلوفزی داخل پرگنہ سماواتی کہ اکثر سائنس براسمہ و منوود و چاچگان می باشند از زن چاچگی
 ششماہیہ مضغہ کہ بیچ عضوی از اعضای انسانی در وجود نیافتہ بود متوال شدہ بجانہ بخرا
 والدین را بدن و بہر تافت دل نیاید بجا فطش کوشیدہ تا رفتہ رفتہ علامات اعضای انسانی
 مثل چشم و گوش و بینی و لب و دود دست و دوا و غیر ذلک برود و ایام کامل وضع عمل سر برزد

و کودکی سالم اعضا برآمده مثل طفل رضیع شیر از پستان مادر کمیدن گرفت و اندیش بپرکوش
 برده پرورش کردند گو باودانای من آبا شده پانزده سال بزیست مثال ان الاثنی سن اللسد
 لا تضیع الاجر او احد الفصوة قطرة لحم لا حسن فیه ولا حرکه فبخرسه کذکک ثلثة ایام ثم یاتی ابوه
 بعد ذلک فینفع فیه المره حتی یخرک تنفیس و تشکل ثم یاتی امه فترضوه و لا یفتح عینیه الا بعد سبعة ایام
 من نشکره فاذا سفت علیه ستة اشهر اکتب بالتعلیم من عجائب الحیوانات کذا نقل عن الحیات
 منتخب حیات الحیوان اکهم کوٹ موسوم باسم اکهم لوانه که در ذیل ذکر رایان مذکوریش
 منج اهل الله واقع منده مخدوم اسمعیل سومره از جمله اولیاء کبار و اصفیاء نامدار بوده
 گویند از زمان طفولیت تا حال شیخوخیت هکلی ایام او در ریاضات گذشته کنت کلی و است
 ازان اتسام اطو و الوان اشهر به بذل اهل استحقاق و طلبه علم و مسافرن بمنودی و خود افطار
 بنان جوین کردی حواری عادتش از حد افزون خویش نهصد و نود و هشت مخدوم صدق
 موبه از جمله علمای نامدار و اتقیای روزگار و محبان مخدوم اسمعیل سومره است مخدوم عثمان
 بزرگ وقت هم سکونت و هم عهد مخدوم اسمعیل سومره است و دریش و او دو میان همون
 هر یک هم زمان مخدوم اسمعیل سومره بوده در مدرسه هر که ام قرب اقدسش بقدرات و تدان
 مشغولی داشتندی و سعونت حوراک و پوشاک شان از خود کردند و ندی مرزا بانی با آن همه
 اساک زراعت شانرا هر چه سیکردند از ابواب دیوانی معاف داشته بود با وجود این همه
 بذل کرم خود بنان جوین و نمک افطار میکردند و حاصل مزرعات صرف اهل استحقاق مینمودند
 شیخ نور الدین اصل ساکن سوستان در اثنای شیراز سواد اکهم کوٹ گذشته ظالم آن زمین
 را پسندید و وصیت کرد که هر جا که زم بدفتم آنجا سازید قضا را ورنه و یکی بوطن خود گذشته تا پیش
 چون برداشته خود بخود روان گردید و جز بزمین مذکور قرار نیافته تا آنکه در سواد اکهم کوٹ برآمد
 از سه کردی و در همان پسندیده خود مدفون شد و درگاهش مطاف اراوتند شایع و دریش
 سلیمان ساکن برکنه مذکور گویند چهار زن داشته زنی را که با وی میل بسیار داشت چون کاکا
 می گفت گاهی بنا بر طیش می گفت ای کو چنین کن در لحظه کو سیکردید و باز بترحم میفرمود
 پشت مینا باد مینامی گشت اینجالت بکرات رود او همچنین زبانش بخرجه جاری گشتی راست

چنان شدی و رویش عمر بود که از مجذوبان مطلق و واصفان بحق بوده در او ایل از آدمیان
 رم کردی و بصیر او کوه بسیر میردی آخر ایام آمده در قریه اکرم مسکن گزیدید بیچ از خود و رحمت خیر
 گذاشت هرگاه کسی بجا حتی در خدمتش رسیدی فایض مرادات مراجعت نمودی در رویش دیده
 که مذکور شد صحت معتقدانه با وی داشته در فنش آسجاست حمزه پرمار از مشایخ قدیم اکرم
 کوث است خلیفه محمد شریف اولیای قدیم آن ارض سید یونس اصل از سادات متعلوکی
 و پسرش سید عبداللہ از مشایخ زمان حالند بر قبر مرد بزرگوار زیارت ابرار بسیار سید فقیر
 اولاد سیدوہ از سادات متعلوکی در نزدیکی و بزرگی سوخت وقت بوده چون شہک نامی
 سرکار چاچکان است منہ در رویش حاجی سورہ ساکن مواضع پرگنہ چون فیض یافتہ صحت
 مخدوم نوح عواد اسمیل جا کہ وسید کن الدین وسید عبدالکریم است مردان بسیار داشت
 در رویش موسی ساکن موضع جون از معارف اولیای شہت در رویش بہاؤ الدین کوردی اول
 مردوی بوده آنگاہ بخدمت مخدوم نوح عسقب گردید سید حمید از بنا تر سید محمد کی است کورد
 ذکر بہرگز کورد گردیدہ سوزالہ از برادران خود کہ در لومہری و بہرگز از اولاد سید کی توطن دارند
 سبب آنچو در مفارقت گردیدہ در این زمین اقامت فرمود ذات حمیدش مجمع محامد النسبی
 بودہ ہماچا در گذشت از بنا ترش سید محمد علی وسید محمد باقر کہ مذکور کردند بہ تہ نقل نمودند و ہما
 موضع نامی است از زمین بہرہ تعلقہ جون از دست مخدوم نوزنگ سومرہ از کل مشایخ کورد
 اولادش بزرگی بتوارث مخدوم عبدالحمید از عرفای انجاد اجدد اتقیای عصر است
 نسبت فرزند می بمخدوم نوزنگ سطور مختص داشت دلدار شدش مخدوم اسحق از معارف علماء
 و اتقیای مخدوم رحمت اللہی باشد کہ در ذکر تہ آید مخدوم الیاس از بنا تر کرام شیخ
 شہاب الدین سہبہ در ولایت بکارم بزرگی و محامد سترگی متصف بنا بر آنچو در وارد کنند
 ساکن آن موضع شدہ عمر گرامی بانقصار رسانید از و مخدوم عجائب محامد والا مخلف گردید ہ
 پسرش مخدوم مارون بہ تہ توطن فرمودہ مخدوم ضیاؤ الدین کہ در ذکر تہ مذکور شود ولد
 امجد او است بدین شہبہ نامدار قدیم صو پسند از بزرگانش است در رویش بہرہ نامی
 صاحب آیات اہل اتقیانزدیک بدین آسودہ است شاہ قاورسی از اولاد حضرت غوث

در بیرون بدن درگاهش طرف جنوب مرجع اهل اقدست از اولادش سید عارف شاه موروث
وقت به بزرگیش عالمی معتزت بده سید پادشاه صاحب شد موفور و بسخاوت و فضیلت که
حالت شته زلیخه خلایق کثیر نسبت آبا معتقد علیه شده اکنون سید مولیدنه از بنی اعمام و
فرزندانش جانشین سجاده پیر است مخدوم طغاجی از قدیم درگاهش طرف غربی بدن زیارنگاه
امالی و موالی واقع اولاد کثیر بزی اهل دیهات دارد مخدوم صالح از معتقدان مخدوم
طوغاجی مذکور است حالت بزرگی بمرتبه اتم داشته در جوار مزار مخدوم طوغاجی مذکور موقوفت
پیش مخدوم یوسف هم براه آبا سالک مسلک علم و تقیاً بر آید پس روی مخدوم عثمان موروث
زمان درگذشته پیش مخدوم عبدالرحیم در او آخر عهد شاه جهان بخدمت آقای بلده تان قاض
شده آنجا سکونت نمود فرزندش میان اسد الله معنی بدن گردیده بدین معتمد شد اولادش
آنجا است و پسردیگر مخدوم عبدالرحیم محمد شفیق نام در ذکر تان بیاید مخدوم حاجی درگاهش
داخل شهر از بزرگان با نام قدیم ایام است سید سید از مشایخ سعادت آنجا است نگاهش
طرف جنوب بدن زیارنگاه طواف انام پیش سید عبدالعزیز بزرگی و حالت نیک اوقات
حیات منقضى نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام و صاحب سجاده مجمع طائف معتقدان
شاه نورد درگاهش در بدن زیارنگاه عموم خلایق قاضی عبدالملک بفرط علم و کثرت
عمل از اعزّه آنجا است درگاهش طرف جنوب بدن زیارنگاه طواف انام پیش سید عبدالعزیز
بفرط بزرگی و حالت نیک اوقات حیات منقضى نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام
و صاحب سجاده مجمع طائف معتقدان شاه نورد درگاهش در بدن زیارنگاه عموم خلایق
قاضی عبدالملک بفرط علم و کثرت عمل از اعزّه آنجا است نبیرایش قاضی امان الله کمال
نیک رگشت اکنون قاضی کرم الله از بنات قاضی عبدالملک سطور حی و قایم حافظ او و
طایق منبرک ساکن آنجا است تاریخ مؤنثش مطابق هزار و سی کسی این مصرع یافته از بنات قاضی
داود بدین رفت بفرود می آید پیر سلطان شاه همشیرزاده حواجه خلیل خان که دیگر
حکام مذکور شده بعد عزل خالو بر جاگیدی آمده دارد تان شده ارادت بخدمت سیان
ابوالقاسم نقشبندی یافته بپای اعلیٰ رضا نمود و در مواضعات بدن سکونت گزیده

ببزرگی و کرامت حال از اجله بر آمده معتقد علیه طوائف انتم شد موضع براسه بنامش موسوم
از چند سال گذشته اولادی بر شد مانده طاقیصر عبد اللطیف امام مرد فاضل استعد قابل شاعر
بوده هر ششاهی بجنور عالمگیر حفت حصیر بدیه بر روی و اکرام لایحه یافتی او از اباش پادشاه
فاضل و دست بر پیرانه سالش ترحم فرموده ادراستی لایحه مقرر نمود تا در گوشه وطن
عمر با سودگی بسر آورد شیخ اسماعیل قریشی از اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی و ز نزدیک
بدین موضع علمی و مزاری مطاف ارادت عالمی دارد شیخ ابن شاه از اولاد ولایت که مذکور
گرد شیخ عالم شاه قائم مقام و اولاد آن بزرگ بجز او ان رشد و رتانه کیهان گذشته میان
محمد زمان مشایخ حال از معتقدان میان ابوالقاسم نقشبندی و میان محمد نقشبندی توی بجز او ان
رشد سلسله نقشبندی مرجع ارباب ارادت صاحب تصرفات بلیغ اکنون در موضع لوئیماری قریب بدین ایالت
دارد عالمی را فیض دانی میر عاندا کثر مردم را عقیده آنکه در بیوقت وجودش درین طریقت که
بی همهاست با وجود بی وجهی بهمانخانه عام دارد و در طرفه آنکه گروهی پی معنی نامبرده بنظر طعنش
مصرفند میان محمد زمان رحمه به خلف نامدار میان گل محمد گذاشت از فرج فرزند مانده از ان
صاحب سجاده محمد زمان ثانی که در ماه صفر ۱۲۴۴ هجری بموت یافت چاچک نام قریب و قوم است تعلقه
جون بدین ولید انظره را سرکار چاچکان گویند از بزرگان انجاست شیخ موسی ولد شیخ منفل
که مذکور شود بعد پدر بر سجاده وی نشسته از جمله بزرگان نامداره و اتقیای روزگار برادر همواره
در ضیافت اخوان صفا که خدمت بر بسته داشت و در مراسم هماننداری مساعی جمیله سبذ ول
می نمود قبرش در قریه چاچک زیار گاه طوائف انام و نکه نام قریه معروف قدیم بالا از سرکار
چاچکان متعلق زمین علیده است مندر و رویش چرخس ولد دونه سرکی از جمله مباران دین
و سالکان مسلک یقین بوده خوش توفیق در مضار تحقیق از سکنان پیش برده اکثر در ایشان
از نظرش ملاحظه مینمودند روزی پیش مخدوم بلال رسیده پرسید که رتبه ادب فرض کران بارغیا
مخدوم بلال گفت ادب فرض رحمان دارد ظاهر این جواب مطابق مرضی وی نشده چون
رفت نقش تمامی علوم از صفی خاطر مخدوم حک شده در مقام نبوت و انکسار در اعتدال زد
تا باز بنظر فیض در رویش آنچه از لوح دلش محو شده بود بجز ار شبت گردید روزی شخصی

گاؤم کرده از شیخ چرکس دعا خواست فرمود اگر خداوند ابد نگاه تو را هست باشد انیکه هر کس است
 و عاکن تذکار او بر او نرسد گاؤ را پیدا کن فی الحال گاؤم شده خود بخود آمد و لحار ایضا نام
 موضع معروف در ویش صدر ولد کیور او شکران او ایلی کرام و مشایخ عظام است
 بر جمیع بکیش از سر وقتن و بیج جواج مویود و همیشه بجزوبت و کفر و گدازند و قتی جانب
 ملتان شد وقت شام به کتله مخرمان مسی بر آوی رسید بشوق زیارت پیرانجا ماندن مشوار
 ویده طراح زه راز را نظرون طالع زبان نقشبش کشاده که چه وقت آوردن کشتی است فیه
 اندر خادم را فرمود تا ابرون همراهی پر آپکنه بقدرت الهی تمام دریا در و گنجایش یافته
 راه خشک کردید در ویش با نوقت بزیاارت شیخ مستفید شده صبح آنشب ضلوق ولولافاؤ
 که اب دریا چه خشک شد در ویش آن کوزه بخدمت شیخ آورد و باجر بیان نمود و در باب اعاده
 آب صلاح جست شیخ فرمود آب را بصرف باید آورد تا این خارق بیا و کارا ندان از نوقت
 آن ناله خشک است و قتی در ویش سه کا کره بر شیر سوار بدینش آمد پیش در ویش صدر کوسال
 شیر خواره لبته بود در ویش سه گفت شیرین گرسنه است این کوسال بضیافتش بده فرمود
 مادرش بصحرارفته چون بیا بدین بچه پریشان گرد و گفت خبر است این را البته بطعم شیر باید داد پسند
 با لذرت وی باز نیامد و بنادم گفت تا کوسال را کثایش شیر آرد بصرف در ویش صد شیر
 بچرود بدن کوسال بگینت کوسال تقاب شیر کرده شیر بنا بر عجز خود را همیشه مخمتی ساخت آگاه
 کوسال برگشته باز نزد صاحب با استاؤدشش موضع مذکور است در ویش صا برود لهارا
 پرند ذات از قتاخرین صاحب شاه عنایت الله صونی است صاحب الدهر و قائم الیل زلیته و همواره
 دس قرآن مسید ادبزرگی بقوی بمرتبه فوق داشته پسرش میان معروف متبه وی معروف
 پسرش میان مقبول طلا حیات مقبول ارادت اهل الله میزند کوچجه نام موضع معروف است
 داخل ارض و نکه و ولهارنه سید صاحب الملقب بسوالی متعلوی الاصل از مریدان چندوم
 نوح عاؤ وقت خود مشایخ عمده گذشته بنا بر کثرت شهرت معنی شرح حال و کراماتش نشده
 در گامش مرجع اهل الله و زیارتش بر آرنده حاجات حاجتمندان است هر سال جمع بزرگ
 بروز و فالتش مهاد میشود و در آن ضلوق جهت مع و شکران اطراف لکیار می آید سید چینی

نبیره آنحضرت و راه خدا چنان صرف بودی که وحوش و طیور از دورم نگرند و جانوران
 درنده مثل شیر و گرگ و غیره مجاورش بودندی گویند روزی از کنار دریای گزشت غوکان
 از قدومش رسیدند گفت هنوز در من مگر غیر و پند پس یکشبان روز آنجا صرف گریه و زاری
 نشست تا آنکه غوکان از دریا آمده با او الفت کردند مشهور است که وی از جای خود تا مفتح
 حد بزرگوار که زیاده از مسافت یک تیر راه نبود و صبح گرفته تا شام رفتی و موجب کشت آنکه
 هر چه از سنگ و کلوخ و غیره در زمین دیدی برداشته تا دیری در سوختن مانده ای و کلمه
 سبحان الله تکرار و زمودی فرزندانش هر چند بعد از واقع اسباب عمارت آماده کردند تا
 گنبدی یا مقبره بنا نهند؛ جازه نشد سید پتی لده طهارت رفیع سوخت و زبندگان نانی
 آنجاست سید مکینده از بنا رسید عبد الکریم صاحب بنی اسپبی از برادران سفارقت گزیده
 در آن موضع مدتها بر یا ضات شاد گذرانده حالتی نیک بهم رسانید و باب موسی رئیس آنجا
 نسبت صبیح خویش بید داده رفته فقر با جمعیت و جمعیت با فقر نیکو یافته چون در گذشت پسرش سید
 عالی صاحب وقت موصوف روزگار بفرادان عزت و افتخار زینت اکنون میر حیدر ولد
 سید محمد صلاح دامادش قائم مقام سید غا پر آن نام در یاست مواضع با نام گذرگاه اهل مقام
 وارد و خنت آمری آنجا نشاند شیخ بهاء الدین ملتان جای زیار گاه اهل الله شافع بقدرت
 الهی در تماشای شکل در یکی موضع شده اهل ارادت در داخل شده برون آیند و آنرا آنفس
 در و خطائی باشد گذران در یکی صورت نیند و همه وقت گذرگاه فقر است شیخ بهاء الدین ملتان
 آنجا بسی گذارنده فقرای آنسلسله آنجا بسام و صحبت او قاتلها بگذارند پیر فاضل مشایخ قدیم
 اهل برانت ابراهیم ناکورانی تیره قوم از مشایخ قدیم مزاری و دران ارض با روح
 و صفات سید حسن باکانه از مشایخ قدیم آسوده پت نزدیکی عمر کوٹ سید لال چیتا
 از مشایخ قدیم در زمین مسند پت تاج محمد کهنله از سلسله فقرای قدیم اولاد سومه
 کهنله که در مقابل حسن باکانه آسوده است و نزدیکی در گذشته نام از مشایخ وقت در مورخ
 مدفن دارد و در سس منظر ذات نالی پوتره دره بایزید بسیار صاحب مجاهدات و پادشاه
 میزید و مشهور سرزمین خود است خلافت سلسله مخدوم بهاء الدین دارد با پوسکر به ذات درین

مدره پت آسوده از مشایخ قدیمت در سس واته کاجله بزرگ سوون وقت آسوده پت بارگاه
 اهل الله شایخ فقیر کمینوریه از مشایخ قدیم آسوده زمین سوون طبعی است حسین فقیر را با بزرگ
 وقت در نزد یک زمان در گذشته نزدیک سوون من دارد اکنون بهر شی با اول فقیر شرح متقد است
 در سس اجرا از قوم لوریره بزرگ قدیم آسوده مرفوع پد پراغ در سس بلال در نزد یکها
 ساکن حوالی آمری بر ناله پر آن می گند. اندک کمالات طایفه یکبار سر زو عالش می بودند اکنون بیان
 شرف الدین قائم مقام مصف محمد والا کرام نام است ذکر بهر شی وجوه شایخ و علمای شد
 که تحقق سفر و مدفن شان نما بود صورت تیافته و در نسخ بهین اسم و تراوده کور شد بد بشرح
 زمان مذکور و مترجم می سازد اگر بزرگی ازین آسانی مخصوص جای باشد داخل آنجا فرمایند
 ابو علی سندی در تفصیلات از شرح تطبیقات شیخ روز به بیان بقلی مسطر که دی از آن توان بایزید
 سلطان است بایزید گوید من از ابو علی علم فنا و نوحه آموختم و ابو علی از من الحمد و قل هو الله احد
 شیخ عیسی سندی چند اندک نسب به شیخ محمد رشکد او خلیفه شیخ محمد عوث گوا لیرت شیخ برن
 شطاری بر ما پور مرید و خلیفه وی بوده شیخ یوسف سندی ابو الفضل اکبر جد خود شیخ خضر
 را از نظر یافتگان وی شمرده مخدوم بنده و مخدوم ماله هر یک از مشایخ علمای است در وقت
 راجه سینه دل بودند حاجی و لیسرا از جمله صلی ی روزگار و اتقیانی نامدار معاصر شیخ بر کیه کایست
 در ویش لسه کاکره همواره بیشتر سوار گردیده با در ویش صدره که کیور مذکور معصوم بود لا چه
 یکی از نظوران نظر شفقت مخدوم نوح است در ویش قطب مرید مخدوم نوح روح الله که
 حالات عزیز داشته شی بیوبک دارد شده طالب علمی از و پرسید که مرید کیستی گفت مرید خدا بر او
 هجوم کرده خواستند تا نزد مخدوم جعفر برده توذیر کنند گفت بل خدا مرید نیست زیاد که چشم آمو
 نزد مخدوم جعفر برده مخدوم پرسید تو همچنانکه میگویند گفت گفت بلی خدا مرید با نجهت است که او
 هر چه در حق مادر او و زاید لا محال بنه ور رسد اول هم اراده او بود و رسید اگر دن مادر اراده
 ما راجع قدرت نیست هر چه می کند او می کند در ظاهر من مرید مخدوم نوحم است دانشندی بوی گفت
 چونست که شایخ علیتی ندارد و میگوید خدا با دوستی دارد گفت نشنیدی که با دشابی صاحب
 هزاران کنیز خداوند حسن و جمال روزی زن کناسی که پراز مردم لیسر برده دیده شفقت اش

در وجه فضیلت دیده باشد و رویش مقرر از نهر یکی از کبار زمانه بوده در اول سپری دست
 که نوت کرده بعد دست در خدمت سید عبد الکریم رسید و حاضر از آن گفت دست شوهر من مرده
 اکنون حضرت ایشان را شوهر کردم و رویش احمد قطب عالم مخدوم حماد و دای یگانگی
 دانشمند زاده در رویش عبد اللطیف مخدوم ضیاء الدین دانشمند کمال و رویش
 مخدوم محمد عسکری پسرش میان عبد القادر و سهریک از مجتهدان و فیض یگانگی
 سید عبد الکریم نامی عرفان و الفیاض میان عبد الرشید و سید محمد و سید محمد و سید
 مخدوم نوح میان عبد المنصور و سید با رون از آشنایان نظریات یگانگی سید عبد الکریم
 مخدوم یوسف طیور از کمال زمانه بوده در علم زارت مهارت کمال داشتند و در وقت جوانی و اولادش
 مذکور زمان دولتشان و شایسته و شرفیه از مواضعات برگزیده منزه مخدوم محمد
 لا نگاه بزرگ مت اهل مشائخ ترک بمرتب داشتند که آب نمناک بر می تافت و میفرمود یوم
 جدید و رزق جدید بخوارق و آلائش زیاد بر او تمام عوام سزایش مطاعت ارادت بزرگان
 نادر در قریه بطوریه از شیخ سادات متعلوی که از آنهاست سید عبد الکریم پیشتر از آنندان مخدوم
 بودند ملا حبیب و مخدوم صد و مذکور صاحب کرامات با بر بوده روزی بقصد دینی روانه شده
 وقت نماز عصر بر کنار دریا رسید عبیر این کنار نبود خادم گفت موسم سرماست شب بده باز
 باید که رانید و زودا باز اینجا باید رسید و عبور کرد و گفت خیر است اینجا شب میگذرد چون اندک
 از شب سپری کردید درین بقدرت الله قدر جوان شده آواز داد که یا شیخ اگر اراده عبور است
 اینک راه قبول نذر نموده باز بکرات همان آواز دهان کیفیت آب سحیح و مرئی گردیده گفت ما
 توکل بجا داریم نه التماس بنوا آخر فرود از اینجا در سجده شکر شد ملا شهاب الدین ولد ملا حبیب مذکور
 در زمان مخدوم صالح موفق و کامل بدقت زبانه از ملا یوسف نفیض و توکل عزیز مصر حضرت مخلف
 ناند بعد اول پسرش مخدوم فضل الله در رویش بی ریاساتک طریق آبا ایام حیات بستر احوال بسپرد
 خلف ارشدش شیخ حق شناس شریعت اساس مرشد مرشدان ولی آوان معتدل بارگاه انشا
 عنایت الله صوفی در آغاز حال بطلب حق سیاحت و سیر شافیه برگزیده بعد مرور و عبور پناه
 عبد الملک در دکن پیوست و از آن بزرگان بزرگان برگزیده رسید که زبان قاصر البیان عاجز شمرند

از آن است و حسب ارشاد پیر ریاضات شاکه کشیده و تحصیل علوم ظاهری از شاه غلام محمد که در شاهجهان آباد با اجازه ایشان مستقر را پایه برتری از مشایخ وقت بخشیده کرد و بعد از آن شاه غلام محمد که بعضی تحصیل ظاهر هم مرشد وی گردیده از خدمت شاه عبدالملک اجازه حضورش بدربار علیای عرفان گرفته پس از معنی روزگار و آردتة شدن شاه غلام محمد که بواسطه آن مرشد مرشدان بر مرصد کمال تصاعد نموده بود آنجا که مرشد را معبود تصور و ترادادند خدمت حضرت شاه عنایت الله باد آب افتد و چنان نیاز سلوک می نمود که علمای ظاهر تهوی را بجهت شریعت برای تعذیر حاضر کردند از آنجا که اهل الله را همه وقت از علایانیت فارسی و از ادای سجدت تحت بشیخ خود شاه عنایت الله طعن اهل ظاهر که عبارت از ادیب شرعی است یافته حسب الاشارة بجهان آباد شد و آنجا مدت دراز خانقاه فقرا روشنی امتیاز بخشیده در گذشت رسیدگان خدمتش هزاران هزارند شاه عنایت الله من بعد در قریه سیرا پور المودن بچپوک توطن گزید غلغله ارشاد و مجمع فقرای بی ریایش فارشم بعضی سلسله مشایخ شده زمینداران آن مرز مثل نور محمد ولد منبه بن راده بن بابو پلچیز زمیندار پرکنه پلچیز و حمل ولد لاکه بن حمل بن لاکه حبت با اتفاق بناتر سید عبد الکریم علیه الرحمته مثل سید عبد الواسع ولد سید عبد العفی بن سید عبد الدلیل بن سید دین محمد بن سید عبد الکریم بن برفقرا بمقام کادش و مجادله پافشاند و وقتی هجوم کرده ناکه بان برفقرا ریختند گریزی بزرگ از اهل الله صدق مخدوم گردیده و ایشان شهید ابجد درگاه جهان پناه استغاثه نموده اند مطابق سلطان زمین آنها معوض نشان شد اکثر عزبا و سائر مردم از دست ظلم عمال مندی و در ذیل امنیت فقر آمده آباد گردیدند چون مقتضای شیت ایزدی بخواهی منطوقه شد ابلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم اهل آن شهادت آن کامل کاطان در رسیده بود یکبار بوسیان سخن بجهت حاکم ته را بخود یار کرده در حضرت شاهی با طهارت و حق فقیر علم استیصال صادر نمودند چنانچه در احوال حکام گذشت حشری از انواع الکجات سند بر او آورده در سال هزار و صد و سی درجه شهادت رسانیدند هزاران فقرای رسیده پروانه وار فدای شمع راه شهادت مرشد شدند اکنون شاه عزت الله ولد نامی آن شیخ شهید در موضع مذکور جانشین پدر است و شاه سلام الله ایضا شجره سالهای دراز بهجاری بی زاد و نوتوشه در ریاضات شاکه بعضی آن سکر گذرانده

از چند سال فی الجمله و بافاقه اما هنوز شهسودت دوست نیست و گرد عمرانات نمیکرد و زمره از ک
 فدایانش پنج بر راحت مقدم شمرده و این توشش از دست نمیدهند و ارق کلیه از ایشان
 سزد و میگردد و در حینی که میان غلام شاهنجان و محمد عطرخان هر دو برادر بیک ملک بهم تانیع داشتند و
 بر سبیل حکایت ماجرای محاسمت ایشان در حضورش رانده فرمود عین صاحب تاج است زمانی
 زفته با آنکه هیچ عاقلی باورنداشتی غلام شاهنجان وارث ملک شده همچنین آنچه از زبانش میسر
 با تقدیر است می افتد و احیانا کلمات شوقیه حالات آیشی سوال سائل بر زبان گرامت پیش
 میگذرد که بوقوع میرسد خاصه فامکار چه قدر شرح اوصاف بزرگی این خاندان کند خدام این سلسله
 امروز هم با آنکه هزاران هزار در قدرت شهادت مرشد بکار آمدند و کسی از آن دو دمان شیخ
 دوست نیست در سده هزاران هزار مریدان عثمان و نهانند و در دیگر بلاد مشایخ کبار بتوسل
 ارادت این در داخل اجل اهل کمال می باشد اطلاق از مواضع برگنه بتوره است من
 در ولایت احمد رو بجهت نوم معاصر سید عبد الکریم و به بزرگی کمال داخل اولیاست شهری ایضا از
 مواضع برگنه بتوره است من قاضی حسن را داشتند در صاحب سلوک و سیر معاصر سید
 عبد الکریم است در ولایت معابو سومره از مخصوصان نظر نقیض حضرت مخدوم نوح بحالات ارباب
 کمال متصف و بی ایضا از مواضع برگنه بتوره است من در ولایت جوت به بزرگی ولایت موهو
 معاصر سید عبد الکریم است راهبوت نام موضع مودت من مخدوم صدر الدین رهوتی
 داشتند کمال جامع علوم گذشته پیش مولانا ضیا و الدین حاوی فضائل و بی و کتبی
 معاصر مرزا شاه حسن است ابتدا بدرس و افاده و آخر بگوشه عزلت در آمده و آمد و شد خلایق
 بر خود کند و نمونه در گذشته شیخ عبد اللطیف از جمله تجران معاصر علوم معقول و معقول است
 معاصر مولانا ضیا و الدین مسطور میاید و اثره و بی است از دعات برگنه درک من مخدوم حسن پر
 صاحب مقامات علیه است آوردند که روزی در حالت تواجد و اصل صحبت پیغمبر شده شخص باره
 خوشبوی کشف آنجناب آورده جناب رسالت جهت تقسیم این را امر فرمودند وی در آن حالت کاغذ آن
 خوشبوی کسب مالیده بود گویند تا انقضای مدت حیات آن خوشبوی مدسرواشته بلبری نام موضع
 مودت من سید ابراهیم مشهور به پیر پردهی قبرش بنوامی موضع بلریست پیرامون قبرش

درختان بسیار اند هر جا بذاری که دست بزرگان زوی می افروزد روی سید عبدالکریم بر قبرش آمده
گفت مردمان که زنده اند نفس را می کشند تو که مرده زنده می کنی گویند اذن ان بعد جلال اذن بزرگ
مرفوع شده سید جلال برادر بزرگ سید عبدالکریم عارف وقت بوده در ریات برادر در گذشته از سید
عبدالکریم منقول که در ایام طفلی باشان مطبق بودم تا نگاه طبق طعام غائب گردیده برادرم در حال بیرون ده
شده آنرا از میان درختان بر آورده چند کت چمن روداد ظاهر بر بنده طبق کسی از جنس دیو بوده
باشد سید عبدالکریم ولد سید الله از سادات متعلوی لؤلؤش نصد و چهل و چهار در اول بریاضات
شاقه گذارنده سجد مسجده بانگ خوانده باوراد و تاجع آمدن جماعه شیخوالممانده بعد ادای نماز
تا اشراق بان کتو بوده بخانه تشریف می آورد و کار بارخانه مثل کتین و خوراندن و غیره کرده فقیر
آن را بدریوزه سیر نموده قلبه بسد و گاوان همراه بکشت میرفت تا قریب بزوال بقلبه گذرانی
گذرانده گاه گاوان در دیده گاوانرا آب خوراندن مراجعت می نمود و نماز عصر و شام و عشا
گذرانده از کار باخانه و خوراندن بدریوزه فقرارافراغت یافته از ده خود سوی ده راهوت
می برآمد و در ضمن راه در هر ده هر مسجد جز آب و کلون گرفته خفتگان را خدمت کرده از اینجا پیشتر
میخامسید و راست تا ته همین سلوک در مساجد بعمل آورده از آب سامونی بشنا گذشته تمام مسکلی را
زیارت نموده در ته بدستور خدمت مساجد کرده زیارت پیر پته میرسد و از اینجا ده بدو خدمت
مساجد چنانچه گذشت بوقوع آورده صبح صادق داخل ده گردیدی و اول وقت اذان در مسجد
دادی مردم خیال میکردند که سید را که خواب نمی آید که چنین بگاه اذان میکنند و اذان سیر و سلوک که
بناخارن عادت کسی مخبر نبودی سالها در این و تیر و گذرانده شده آنچه شده آنگاه در اول رکعت تهجد
چنان گریه و بجزودی بر او استیلا می آورد که تا از میدان بیخ بخود نمی بود و رکعت دوم نمی یافت و بیخ
سفر نمود که آیا مردم تهجد را چگونه ادائی سازند با جمله خوارن عادات و مقامات علیه حضرت ایشان
زیاده از حد و حد کتاب بیان العارفين غيبه الغالين از برخی آن پر است با سید محمد یوسف ضوی
بهکری و محمدوم نوح و محمدوم آدم سمیحه ساکن موضع کله و غیر هم مشایخ کبار صحبتها کرده و خیزها یافته
بجمله از محمدوم نوح بسیار کسب افاده فرموده حسب اشاره در موضع مذکور رحل اقامت افکنند
و فالتش هزاروی فرزندان ایشان هشت تن اند اسید الله موسوم باسم جد بزرگوار در خوروی فوت